

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال نهم، دوره جدید، شماره سی ام، زمستان ۱۳۹۶، ص ۱۵۷-۱۲۷

ساختار شکنی تقابلی های دوسویه در داستان کوتاه «سجّل انالست عربیّه»

(بر اساس نظریه گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف)*

علی اکبر محسنی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی
سمیه صولتی، دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی

چکیده

بر پایه الگوی سه بعدی نورمن فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی، یک «متن» می تواند نقش کلیدی در بازتولید روابط قدرت و تثبیت نابرابری های اجتماعی داشته باشد و یا آغازی برای یک راهبرد مخالف در برابر نابرابری باشد. بر پایه این نظریه، در بیشتر جوامع، «جنسیت»، یکی از برجسته ترین نمونه های نابرابری است که مؤلف در گفتمان متن، تقویت یا تضعیف می کند. هدف از این پژوهش، بررسی کلیشه های جنسیتی و تقابل مرد و زن در داستان «سجّل انالست عربیّه» نوشته غاده سمّان است تا با روش توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر نظریه گفتمان انتقادی فرکلاف و ابزارهای زبان شناختی که او برای بررسی مفاهیم قدرت، ایدئولوژی و نابرابری در متن ارائه می دهد، به این مهم دست یابد و نشان دهد که شخصیت های این داستان، در برابر کلیشه هایی که گفتمان حاکم برای آنان در نظر گرفته، چه موضعی می گیرند؛ «آیا با بازتولید گفتمان غالب جامعه سنتی در جهت تثبیت ایدئولوژی مردسالار گام برمی دارند یا اینکه با شالوده شکنی، در برابر این گفتمان می ایستند؟» بررسی متن، در سه رویه زبان شناختی، گفتمانی و اجتماعی، نشان می دهد که نویسنده، با تأثیرپذیری از اندیشه های فمینیستی، خواننده را با تقابل های دوسویه جنسیتی، هویتی و در واقع چالش سنت و مدرنیته روبه رو ساخته که در پایان داستان با ساختار شکنی زن و غلبه موقتی هویت غربی به پایان می رسد.

کلمات کلیدی: ساختار شکنی، جنسیت، رویکرد انتقادی فرکلاف، داستان کوتاه «سجّل انالست عربیّه»، غاده سمّان.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۱۰/۱۲

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۵/۲۵

نشانی پست الکترونیکی نویسنده (نویسنده مسؤول): mohseni0310@yahoo.com

۱. مقدمه

۱-۱. مسأله پژوهش

جنسیت، مهمترین شاخص اجتماعی- فرهنگی برای دسته‌بندی افراد جامعه و تقسیم آنان به دو گروه زن و مرد است؛ این شاخص در هر جامعه، صفت‌های متفاوتی را برای زنان و مردان تعیین می‌کند، که از آن با عنوان مدل‌های ذهنی و کلیشه‌های جنسیتی نام برده می‌شود؛ کلیشه‌هایی که باید مبنای اعمال و رفتار زن و مرد قرار گیرد و عمدتاً زمینه نابرابری و تبعیض اجتماعی را فراهم می‌سازند. مروری بر وضعیت کنونی زنان در جهان و مقایسه آن با موقعیت مردان، گویای این حقیقت است که بین موقعیت زنان و میزان توسعه‌یافتگی جامعه رابطه تنگاتنگ و دوسویه‌ای وجود دارد. در کشورهای مدرن و توسعه‌یافته، به‌دنبال گسترش جریان‌های فمینیستی، زنان برآن شدند که شکاف میان موقعیت خود و مردان را کمتر کنند؛ اما در ساختار جوامع سنتی، کلیشه‌های جنسیتی همچنان به نفع مردان است و گریز از آن، نوعی ناهنجاری به شمار می‌رود. در این جوامع، نظام گفتمانی مردسالار، در چارچوب گفتمان غالب، تبعیض‌هایی را علیه زنان روا داشته و از جنسیت به عنوان ابزار سلطه و تحقیر زن و به حاشیه راندن گفتمان رقیب؛ یعنی گفتمان زنانه استفاده می‌کند. ضرورت و اهمیت پرداختن به موضوع جنسیت و بررسی آن در ادبیات داستانی به عنوان رسانه‌ای که مخاطبان خاص خود را دارد، به دلیل تأثیر منفی کلیشه‌های جنسیتی است که به نابرابری و تبعیض منجر شده و بازخوردی غالباً منفی در میان زنان داشته است. اینک ادبیات داستانی می‌تواند با بازنمایی الگوهای هنجاری حاکم بر جامعه و یا به چالش کشیدن آنها، عملاً نقش بازتولید کننده یا منحل‌کننده کلیشه را در زندگی اجتماعی بر عهده بگیرد. رویکردی که این پژوهش برای بررسی کلیشه‌های جنسیتی برگزیده، مدل اجتماعی-سه بعدی نورمن فرکلاف است که جامع‌ترین رویکرد در تحلیل انتقادی گفتمان محسوب می‌شود و اساساً با مفاهیمی؛ نظیر سلطه، قدرت و نابرابری عجین گشته است. با عنایت به توضیحات مذکور، در ادامه سعی خواهد شد، پس از توضیح مختصر کلیشه‌های جنسیتی به مثابه ابزاری برای تبعیض و تداوم سلطه، با استناد بر مطالعات گفتمانی نورمن فرکلاف، به روش توصیفی-تحلیلی، اعتراض قهرمان زن و گریز وی از کلیشه‌های متعارف زنانه در گفتمان سنتی را در سه سطح، به‌تصویر کشیده و تقابل‌های دوسویه متن را که با شالوده‌شکنی قهرمان زن و غلبه مقطعی قطب ضعیف به پایان می‌رسد، بررسی کنیم و به سؤال‌های ذیل پاسخ دهیم:

- ۱- در سطح متنی، مهمترین تکنیک‌های زبانی که نویسنده برای القای نگرش‌های غالب در جامعه و ایدئولوژی فکری خود به کار می‌بندد کدام است؟
- ۲- در سطح بینامتنی، نویسنده در پرداختن به حوادث داستان و ساختارشکنی‌ها، متأثر از چه اندیشه‌هایی است؟
- ۳- در رویهٔ گفتمانی، شخصیت‌های این داستان، در برابر کلیشه‌هایی که گفتمان حاکم برای آنان در نظر گرفته، چه موضعی می‌گیرند؟ آیا با بازتولید گفتمان غالب جامعه سنتی در جهت تثبیت ایدئولوژی مردسالاری گام برمی‌دارند یا اینکه با شالوده‌شکنی، در برابر این گفتمان می‌ایستند؟
- ۴- هدف نویسنده از تبیین دو گفتمان متقابل چیست؟ آیا در راستای تثبیت یکی از گفتمان‌ها قدم بر می‌دارد یا در پی تغییر و تحولی در گفتمان‌های فکری نادرست است؟

۲-۱. پیشینهٔ پژوهش

- دربارهٔ «غادهٔ سمان» و ادبیات داستانی وی چندین پژوهش در ایران و کشورهای عربی، در قالب مقاله و پایان‌نامه به انجام رسیده که برخی از آنها بدین شرح است:
- آقاجانی (۱۳۹۰ش)، در مقاله‌ای با عنوان «پیکار عرب و اسرائیل در آثار غادهٔ السمان»، بازنمود جنگ و مسائل سیاسی جهان عرب با اسرائیل را در آثار این شاعر و نویسندهٔ سوری مورد توجه قرار داده است؛
 - شبستری و جوانرودی (۱۳۹۱ش)، در مقاله‌ای با عنوان «مرگ در اندیشهٔ غادهٔ سمان» توجه نویسنده به مرگ، انگیزه‌های شخصی و تأثیر پذیری وی از اندیشه‌های آگزیستانسیالیستی در رابطه با مرگ را بررسی کرده‌اند؛
 - محمدی و صادقی (۱۳۹۲ش)، در مقاله‌ای با عنوان «نقد فمینیستی داستان کوتاه مردی در کوچه از کتاب چشمانت سرنوشت من اند از غادهٔ سمان» براساس سه نظریه فمینیستی؛ با توجه به تقابل گفتمان زنانه و مردانه به تحلیل داستان «رجل فی الزقاق» پرداخته و تأثیرپذیری سمان از اندیشه‌های فمینیستی و انعکاس آن در داستان را بررسی کرده‌اند؛
 - ملایری و آقاجانی (۱۳۹۲ش)، نیز در پژوهشی تطبیقی تحت عنوان «تنهایی روشنفکر در رمان‌های غادهٔ السمان و غزاله عزیزاده»، تنهایی شخصیت‌های روشنفکر در رمان‌های دو نویسنده

را ناشی از شرایط نامساعد اجتماعی و سیاسی جامعه دانسته‌اند که به بیگانگی روشنفکر از «خود و دیگری» در درون و برون مرزهای وطن دامن زده است.

با وجود پژوهش‌های صورت گرفته، تا کنون هیچ‌یک از داستان‌های غادهٔ سمان بر اساس مدل اجتماعی-سه بعدی نورمن فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی، مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است، حال آنکه این رویکرد، قابلیت بالایی برای بررسی انواع مناسبات و نابرابری‌های اجتماعی دارد، لذا در این پژوهش کوشش شده تا حدّ امکان، با تکیه بر سه بُعد مورد نظر در این رویکرد، تحلیلی روشن از تقابل زن و مرد، نابرابری جنسیتی و عواقب این نابرابری در داستان «سجّل: انا لست عربیّة» به خواننده ارائه شود.

۳-۱. کلیشه‌های جنسیتی ابزاری برای تبعیض

کلیشه‌های جنسیتی، به آن جنبه از نگرش‌ها، تفاوت‌ها و بایسته‌های زنانه و مردانه مربوط می‌شود که انتظار می‌رود، به صورت مکرر، زن و مرد در جامعه ایفا کنند و یا آنچنان بیندیشند. (غدنز، ۲۰۰۵م: ۱۸۶) در طول تاریخ این کلیشه‌ها، یکی از این سازه‌های پر اهمیت برای بررسی نابرابری‌های اجتماعی بوده که به تبعیض در روابط زن و مرد و توزیع نابرابر قدرت بین آنها می‌انجامد. سرچشمهٔ تبعیض علیه زنان را می‌توان در یک سازه مهم دید و آن اینکه مردان در بسیاری از کشورهای درحال پیشرفت از نیروی سیاسی و توانایی تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری برخوردارند. (کمالی، ۱۳۷۹ش: ۴۰۱) در این جوامع، سلطهٔ مرد، واقعیتی است که نیازی به توجیه ندارد و به گونه‌ای خود را تحمیل کرده است که برای اعلان حضورش احتیاجی به تبلیغ ندارد. (بوردیو، ۲۰۰۹م: ۲۷)؛ اما بازخورد این نابرابری همواره در میان زنان متفاوت بوده است: گروهی تسلیم گفتمان مورد پسند جامعه شده و سلطهٔ مردان را چون امری بدیهی پذیرفته‌اند و حتی خود؛ همچون مردان در اعمال و گسترش کلیشه‌ها و تصورات نادرست مسامحه روا می‌دارند. از این رو، دامنهٔ انتقاد به خود زنان کشیده می‌شود و برخی از زنان، نسبت به این تبعیض معترضند؛ اما یارای مقابله با سلطه‌گر را ندارند و در مقابل، گروهی از آنان نیز عصیان می‌کنند، کلیشه‌ها را در هم می‌شکنند و هنجارهای جامعهٔ مردسالار را زیر پا می‌گذارند. می‌توان گفت که اندیشه‌های این گروه، تحت تأثیر اندیشه‌های فمینیستی است که در ابتدای ظهور، به صورت یک اعتراض محدود مطرح شد؛ اما در ادامه، به یک جنبش فراگیر تبدیل شد که به جای تلاش برای اصلاح مدل‌ها و کلیشه‌های جنسیتی که تضعیف زن را در پی دارند،

جهت‌گیری‌هایی افراطی؛ مانند ممانعت از ازدواج، تبلیغ کونکوبیناژ (ازدواج سفید) و روابط آزاد، مشروعیت هم‌جنس‌گرایی، سقط جنین و... را مبنای نظریات خویش قرار داده‌اند.

۴-۱. رویکرد نورمن فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی

ناگفته پیداست که، تحلیل گفتمان انتقادی (نگا) متأثر از تغییرهای انتقادی در زبان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی و علوم اجتماعی بوده و ریشه در زبان‌شناسی انتقادی دارد که در اواخر دههٔ ۱۹۷۹م توسط زبان‌شناسان پیرو مکتب نقش‌گرای هالیدی؛ یعنی: راجر فاولر، هاج، کرس و ترو در دانشگاه «ایست انگلیا» پایه‌گذاری شد و هدف از وضع آن، آشکارکردن روابط پنهان قدرت و فرایندهای ایدئولوژیک موجود در متون زبانی بود. (محسنی، ۱۳۹۱ش: ۶۴)

رویکردهای گوناگونی نسبت به تحلیل انتقادی وجود دارد که نکتهٔ مشترک همهٔ آنها، این است که باید از توصیف زبانی فراتر رفت تا بتوان به تبیین دست یافت و نشان داد که نابرابری‌های اجتماعی، در زبان خلق و در زبان منعکس شده‌اند و مهمتر اینکه، باید بتوان به کمک این رویکردها، نابرابری‌های اجتماعی را کشف کرده و شرایط آن را تغییر داد.

نورمن فرکلاف، مشهورترین نظریه‌پرداز این مکتب، دو هدف اصلی تحلیل گفتمان انتقادی را اینگونه بیان می‌کند: کمک به تصحیح کم‌توجهی گسترده نسبت به اهمیت زبان در تولید، حفظ و تغییر روابط اجتماعی قدرت و دیگری، کمک به افزایش هوشیاری نسبت به اینکه چگونه زبان در حاکم شدن بعضی بر بعضی دیگر نقش دارد. به گمان وی، هوشیاری نخستین گام به سوی هرگونه رهایی است. به اعتقاد وی، تحقیق هنگامی سودمند و چاره‌ساز است که بتواند به کاهش نابرابری‌های اجتماعی کمک کند. از این رو، وی از جریان غالب زبان‌شناسی به این علت که دیدگاهی غیر اجتماعی دارد و راجع به رابطهٔ بین زبان، قدرت، ایدئولوژی حرفی برای گفتن ندارد، انتقاد می‌کند. (پنیکوک، ۱۳۷۸ش: ۱۳۱)

از نظر فرکلاف، روابط قدرت، نابرابر و سلطه‌آور است. از این رو، وی همچون تحلیل‌گران گفتمان انتقادی، بر نقش برجستهٔ زبان و ایدئولوژی در تولید و بازتولید سلطه و روابط نابرابر قدرت تأکید نموده و وظیفهٔ تحلیل انتقادی را توجه به عمیق‌ترین و ظریف‌ترین وجه اعمال قدرت در اجتماع از رهگذر افشای تزویر زبان می‌داند. به هر روی، از نظر فرکلاف ایدئولوژی عبارت است از «معنا در خدمت قدرت» و این معنا، در جوامعی به وجود می‌آید که

مناسبات سلطه بر ساختارهای اجتماعی؛ از قبیل حزب، نژاد، طبقه، جنسیت و... مبتنی باشد. (محسنی، ۱۳۹۱ش: ۶۸)

باری! الگوی تحلیلی گفتمانی فرکلاف، مفاهیم لازم برای تحلیل گفتمان را در مدلی سه بعدی به هم مرتبط می‌سازد:

۱- گفتمان به مثابه متن، که به تحلیل ویژگی‌های زبان‌شناختی متن می‌پردازد؛ ۲- رویه گفتمانی که به بررسی بافت موقعیتی و بینامتنی گفتمان می‌پردازد؛ ۳- رویه اجتماعی، که به بررسی موضع ایدئولوژیک نویسنده و تحلیل متن به عنوان جزئی از روند مبارزات اجتماعی توجّه دارد. (فرکلاف، ۱۳۷۹ش: ۹۴-۹۶) توضیح بیشتر این سه بُعد را به بخش تحلیلی پژوهش موكول می‌کنیم.

۲. غاده السمان

غاده السمان (۱۹۴۲م) شاعر و نویسنده برجسته سوری، بیش از چهل رمان و چندین مجموعه شعر و داستان از خویش برجای نهاده است. زندگی در فرانسه و به تبع آن، آشنایی با جنبش‌های مدافع آزادی زن و جریان‌های فمینیستی اروپا تأثیر شگرفی در اندیشه‌ها و محتوای اغلب آثارش داشته است، چنانکه می‌توان گفت درونمایه مسلطی که بر آثار او سایه افکنده، روح سرکش، زبانی صریح و نگرشی واقع‌گرایانه است که به شکلی جهت‌مند تصویرگر درد و رنج زنانی شده که در جوامع سنتی، قربانی مردسالاری‌اند، زنانی که در بیشتر موارد تسلیم و یا ستیز آنان در مقابل گفتمان غالب، به نتیجه‌ای یکسان منجر می‌شود و چیزی جز دامن زدن بر وضع آسف بارشان در پی ندارد.

۱-۲. خلاصه داستان کوتاه «سجّل انا لست عربیة»

داستان کوتاه «سجّل انا لست عربیة»، روایت زندگی دختری خدمتکار به نام «کلارا/ زکیه» است که پدری عرب و مادری فرانسوی دارد. او با دو ملیت، دو زبان و دو فرهنگ کاملاً متضاد رشد کرده، از یک سو دختری فرانسوی با آزادی‌های بی‌حد و حصر است و از سوی دیگر، رؤیای وطنی عربی را در سر دارد که در لابه‌لای خاطرات شیرین پدر در ذهن خویش تصور کرده است. در جدالی که میان پدر و مادر وی در می‌گیرد، هر یک می‌کوشند تا برای سپری نمودن تعطیلات به سرزمین اجدادی خویش بروند؛ اما در این میان، کلارا همراهی با پدر را برمی‌گزیند

و در میان هلهله و رقص و پایکوبی قبیلهٔ پدری، تلخی زندگی سخت در پاریس را فراموش می‌کند و حس غرور و افتخار به ملیت عربی در وجودش زنده می‌شود. کلارا، به اصرار پدر با پسری از قبیلهٔ پدری به نام «صافی» ازدواج می‌کند. این پیوند، در آغاز برای کلارا سرشار از خوشبختی، عشق به صافی و زمزمهٔ «سجّل: أنا عربیة» بود؛ اما از آنجا که همسرش صافی، تنها، رؤیای زندگی در پاریس را در سر داشت، با دست نیافتن به این رؤیا، رفتار متناقضی در قبال کلارا در پیش می‌گیرد و کلیشه‌های مردانهٔ قدرت، خشونت و تحقیر زن را در خود تقویت و نقش جنسیتی تکیه‌گاه بودن و نان‌آوری را کنار می‌گذارد و با بی‌رحمی درآمد زن را صرف بی‌بند و باری خویش می‌کند، تا اینکه سرانجام، کلارا از ازدواج با او پشیمان می‌شود. جنین خویش را سقط می‌کند و طلاق می‌گیرد. درد و رنجی که کلارا از سوی صافی متحمل شد، باعث انزجار او از هویت و ملیت عربی می‌شود و تصمیم می‌گیرد؛ مانند بسیاری از دختران فرانسوی با ممانعت از ازدواج به شیوه‌ای نامشروع، با «سیرج» زندگی کند تا در صورت عدم تفاهم مجبور به ادامهٔ زندگی نباشد؛ اما درست از زمانی که این تصمیم را می‌گیرد، شبی آرامش زندگی او را به هم می‌زند، شبی که همان سایهٔ سنگین مردسالاری و پدرسالاری است. شبی که نمی‌داند صافی است یا پدری که از این رابطهٔ نامشروع در خشم و عذاب است.

۳. تحلیل گفتمان انتقادی داستان کوتاه «سجّل أنا لست عربیة»

۳-۱. گفتمان به مثابهٔ متن

در سطح متن که سطح توصیفی نیز نامیده می‌شود، ویژگی‌های زبانشناختی متن بررسی می‌شود و سه عنصر واژگان (روابط معنایی واژگان از دیدگاه ایدئولوژیک)، دستور (ساختار وجهی، ضمائر، جملات معلوم و مجهول، مثبت یا منفی، وجوه خبری، پرسشی و امری) و ساخت‌های متنی (شاخصه‌های تعاملی، ویژگی‌های گفتگو و ترتیب مکالمات بر اساس روابط قدرت) که نقشی اساسی در تحلیل زبانشناختی متن و به تبع آن، تبیین و تعیین نابرابری در روابط جنسیتی دارند، محور پژوهش قرار می‌گیرند؛ زیرا این امر، به درک بهتر ایدئولوژی و مناسبات قدرت در مراحل بعد کمک می‌کند. بر این اساس، در ادامه به تحلیل داستان کوتاه «سجّل أنا لست عربیة» می‌پردازیم.

۱-۱-۳. حوزه واژگانی

اولین نکته‌ای که در داستان کوتاه «سجّل انا لست عربیة» از همان آغاز جلوه‌گری می‌کند، عبارت «سجّل انا لست عربیة» است، این عبارت یادگفتمان کلارا/زن در برابر گفتمان حاکم بر جامعه؛ یعنی صافی/مرد است و بر نارضایتی کلارا از تصورات و انتظارات جامعه مردسالار نسبت به زن ایده‌آل دلالت می‌کند. کارکرد گسترده واژه «شیخ» نیز تصویر استعاری و نمادینی است که از حیث روانشناختی، بر بخش منفی و غیر قابل کنترل وجود انسان دلالت می‌کند؛ بخشی که به-طور غریزی، هرج و مرج ایجاد می‌کند و از این کار لذت فراوانی می‌برد و شاید نشانه از دست دادن اختیار است. (بال، ۱۳۸۲ش: ۳۱۵) برخورد خشن صافی با کلارا، درونی شدن دید منفی و ترس بی‌پایان در وجود وی را موجب شده است، رفتارهایی که اینک در هیأت و نماد «شیخ» و نیرویی مهار نشدنی و سرکش آرامش وی را به هم ریخته است:

«غلو ریا تصرخ بهلع کمن أوجعه کابوس... أنهض و أمضي إليها، أشعل نور الردهة المجاورة كأنها تتوهم کالناس جميعا أن الظلام هو سبب خوفها و تجهل أن دهاليزها الداخلية المتعممة هي المقر لأشباحها... تقول وهي ترتجف: الشيخ موجود في بيتي الآن و كنت أراه و أنا نائمة يدور في البيت غاضباً.» (السمان، ۱۹۹۴م: ۶۸)

افزون بر بسامد فراوان واژه شیخ و سجّل انا عربی و انا لست عربیة، این داستان باز نمود رمزگان‌ها و کدهایی است که خواننده را در فهم روابط علی و معلولی واژگان در محور هم‌نشینی و جان‌نشینی همراهی می‌کند. رمزگان‌های این داستان را می‌توان با توجه به طیف‌های موجود در آن، اینگونه طبقه‌بندی کرد، رمزگانی که پایبند به سنت و مردسالاری است. و دیگری رمزگان فمینیستی، که در تقابل با رمزگان پیشین قرار دارد. باهم‌آیی این دو رمزگان مخالف، نشان‌دهنده انسجام متن و حاکی از مهارت غاده السمان است که به لحاظ ایدئولوژیک، طرح خاصی از جدال دو گفتمان سنتی و مدرن ارائه می‌دهد:

گفتمان سنتی، پایبندی به سنت و رسوم، قدرت، خشونت و برتری مرد، مشروعیت بخشی به لابی‌گری «صافی»	مرد، حق چند همسرگزینی، حق طلاق و در نهایت سکوت و تابعیت زن از این حقوق
گفتمان فمینیستی «کلارا»	آزادی بی‌حصر، گریز از سنت و کلیشه‌ها و گرایش به روابط آزاد، ازدواج سفید، سقط جنین و عدم پایبندی به خانواده

«نشان‌داری» نیز از مشخصه‌های دیگر است که در بررسی حوزه واژگانی به کار می‌گیرد. «متون ادبی و سخنان اعتقادی اساساً ارزشی، شخصی و حاوی دیدگاه شخصی گوینده هستند؛ بنابراین طبیعی است که سرشار از واژه‌های نشان‌دار باشند.» (یارمحمدی، ۱۳۸۳ش: ۶۳)

کاربست واژگان نشان‌دار در داستان «سجل انا لست عربیه»، وابستگی به سه حوزه اگزیستانسیالیستی، مردسالاری و هویت را تأیید می‌کند. دال‌های حوزه هویت تمام واژگان و اسامی اشخاص، نام مکان‌ها و کلمات القاگر شاخصه‌های عربی و غربی در داستان را شامل می‌شود که با این توضیح، باید گفت غالب واژگان به کار رفته در این داستان ارزشی و نشان‌دارند:

دلالیت واژگانی	نوع واژه تأییدکننده عقائد	نمونه
نشان‌داری	اگزیستانسیالیستی	زن، جنسیت زنانه، قانون، حق ارث، حق طلاق، رابطه آزاد، سقط جنین
	جسم و روح	مرگ، روح، جسم، شبح، نیروهای داخلی، حضور نامرئی، حواس ماورائی، خروج از جسم مادی، طیف، ترک پوسته جسم، اشباح زندگان
	مردسالاری	خشونت و ضرب و شتم، قدرت، اجبار، حق تعدد زوجات، حق طلاق، جنسیت برتر
	هویت	بیروت-لبنان- قبیله، شمال آفریقا- زبان عربی- جنگ‌های داخلی- آتش بس، صلح، موهای سیاه، صافی، صلاح‌الدین، زکیه، عاقد، روسری، طبل و هلهله، حنا بستن، خلخال
	غربی	فرانسه، پاریس، زبان فرانسوی، رائحه عطرها فرانسوی، برج ایفل، موهای بور، نواف، سیرج، کلارا، موناکو استفانی، کونکوبیناژ

۳-۱-۲. حوزه دستور

۳-۱-۲-۱. ساختار وجهی متن

گفتمان داستان با شیوه روایت‌پردازی اول شخص و استفاده از ساختار گفتمانی مستقیم و محاوره‌ای بین راوی و کلارا در جریان است. این روند، غالباً با بیانی ساده تا پایان داستان، با وجه خبری روایت می‌شود. استفاده زیاد از وجه خبری، نشان از قطعیت کلام نزد گوینده دارد و

از آنجا که روند داستان و هر آنچه که اتفاق افتاده، بخشی از تجربه حقیقی راوی و کلاراست، قطعی بودن گزاره‌هایی که به زبان می‌آورند، طبیعی می‌نماید و به تعبیر فرکلاف «عمومیت صورت‌های وجهی مطلق، از وجود دیدگاهی شفاف نسبت به جهان حکایت می‌کند.» (فرکلاف، ۱۳۷۹ش: ۱۹۸) پس از جملات اخباری، وجه پرسشی (با ۴۹ بند)، بسامدی چشم‌گیر با کارکردی چندجانبه دارد؛ مانند گرفتن اطلاعات، جلب توجه مخاطب، تحقق اهداف ارتباطی گوینده، طرح مضامین مهم از طریق گزاره‌های پرسشی که مخاطب را با عواطف و نگرش گوینده در مواجهه با رخدادها و کنش‌های رفتاری و گفتاری موجود آشنا می‌سازد. وجوه دیگر با بسامد کمتری در متن به کار رفته‌اند. وجه امری (۱۰ بند)، وجه درخواستی (۸ بند) و جملات تعمیم دهنده (۵ بار) در متن ذکر شده است.

۲-۲-۱-۳. کارکرد ضمائر

اغلب ضمائر به‌کار رفته در متن داستان «سجّل انا لست عربیة»، ضمیر اول شخص مفرد، با مرجعیت کلارا و راوی است که گفتمان، بر کانون محوری روایت زندگی آنان قرار گرفته است. کارکرد فراوان این ضمیر، گویای صمیمیت زبان این دو شخصیت است که خواننده را به فضای داستان نزدیک، زن را در اولویت، کانون توجه قرار داده و مرد را طرد و حضور وی را کمرنگ ساخته است. پس از آن، حضور ضمیر اول شخص جمع، عشق و همدلی راوی و همسرش، روابط دوستانه این دو و همسو بودن افکار و عقایدشان را به نمایش می‌گذارد که در این رابطه، نشانی از فرادستی و فرودستی به چشم نمی‌آید؛ اما ضمائر سوم شخص مفرد، به نسبت بسیار کمتری، برای اشاره راوی به وضعیت فیزیکی و روحی کلارا، شیخ، صافی، پدر کلارا و سیرج به‌کار رفته، که قابل قیاس با کاربرد ضمائر اول شخص نیست.

۳-۲-۱-۳. کاربرد فعل در متن داستان

کاربرد گسترده افعال مضارع، حاکی از تلاش سمان برای امروزی جلوه دادن حوادث داستان و نزدیکی آن با خواننده و باورپذیری اوست، ضمن اینکه به اقتضای روایت خاطره‌وار حوادث و کنش‌های گفتاری و رفتاری هر یک از دو شخصیت زن، شاهد کاربرد افعال ماضی خواهیم بود که پیوند این دو زمان در متن داستان، به نوعی بر ارتباط واقعیات زندگی امروز با کنش‌های رفتاری گذشته صحنه می‌گذارد. نکته دیگر اینکه، معلوم بودن غالب افعال، بیانگر مشخص بودن

فاعل و مشارکان فرایند است که به سبب تجربه مستقیم راوی اول شخص و کلارا دیگر مشارک درگیر فرایند است. کاربرد اندک افعال مجهول نیز برای تحقیر جامعه مردسالار و به چالش کشیدن رفتار متناقض آنان با زن دیده می شود. یکی دیگر از نشانه های این داستان، کاربرد فراوان افعال در جملات کوتاه و پی در پی است که از یک سو بر آشفتگی روحی، پریشانی و عدم ثبات در وجود کلارا دلالت دارد که سعی می کند هر آنچه که وجود وی را آزرده، به سرعت برای راوی توضیح دهد، لذا شاهد عدم انسجام در روایت حوادث و خاطراتی هستیم که برای وی رخ داده است:

«وضع أبي يده على القضية و زوجنا على يدي الشيخ! و ها انا عاشقة و متزوجة و سعيدة... و أبي أكثر سعادة مني و هذا يفرحني... يبدو أنني كنت أحب أبي أكثر مما أظن... أنني أحبه... و أنه يفتش عن عمل. و أنه يغني أيضا بصوت جميل و يردد باستمرار أغنية سجل أنا عربي و قد تعلمتها منه.» (السمان، ۱۹۹۴م: ۷۰)

۳-۱-۳. ساخت متنی

ساخت متنی در پی پاسخ دادن به این پرسش است که قراردادهای تعاملی، نظام نوبت گیری و کنش های گفتاری در گفتگوی بین افراد، چه شاخصه هایی دارد. (فرکلاف، ۱۳۷۹ش: ۱۷۰) با بررسی نظام نوبت گیری داستان «سجل أنا لست عربيّة»، می توان شناخت بهتری نسبت به شخصیت های اصلی داستان ارائه داد و در نتیجه فهم متفاوتی از متن به دست آورد. در بندهای آغازین داستان، کلارا شاخصه های تسهیم قدرت در نوبت گیری را در دست دارد و با طرح سؤال گفتگو را آغاز می کند:

«ترتمي على اقرب مقعد الى الباب و هي تسألني: هل تؤمنين يا سيدتي بوجود الأشباح؟ كانت مفاجأة حقيقة أن توقظني عاملتي المنزلية التي تزورني مرتين في الأسبوع لتنظيف البيت لتسألني في الثالثة فجرا ان كنت أو من بالأشباح أم لا... أقطب وجهي و أحاول أن أعبر بصمتي عن أقصى حالات الاستنكار. يبدو أنها لا تراني اذ تكرر سؤالها بنبرة محمومة و دموع بدأت تتدفق من عينيها و تغطي وجهها: أرجوك أن تقول لي يا سيدتي. هل تؤمنين بوجود الأشباح؟» (السمان، ۱۹۹۴م: ۶۰)

سؤال کلارا نشان می دهد که او تلاش می کند، وارد موقعیت تعاملی با راوی شود؛ اما واگویه های راوی نشان از اکراه وی از حضور کارگر منزلش در این ساعت دارد، با این حال، کلارا با تکرار چندباره سؤالش تلاش می کند، سهم بیشتری از گفتگو را به دست آورد، گرچه در

این امر موفق نیست؛ زیرا راوی با امتناع از پاسخ‌گویی و پایان دادن گفتگو، به لحاظ تسهیم نوبت‌گیری در موقعیت برتر قرار می‌گیرد:

«ليس بوسعي طردها، لا أقوي على ذلك. أجب: سأعطيك غطاء. نامي على المقعد في غرفة الاستقبال وغدا نتحدث عن ذلك... أتحاشي المزيد من الحوار معها...» (همان: ۶۲)

راوی نسبت به کلارا/خدمتکار در موضع برتر و ناهم‌تراز قرار دارد؛ اما زن بودن و به-تعبیر راوی از دردی مشترک رنج کشیدن، این دو را به هم نزدیک و هم‌تراز ساخته، لذا ترتیب مکالمات با توافق مشارکان مشخص می‌شود:

«بالرغم من أنني لست عنصرية، لكن كونها عربية معذبة و حائرة يقربها مني. لقد ذقنا غصات مشتركة بمعني ما...» (همان: ۷۸)

معمولاً در هر مقطع، کلارا زمینه گفتگو را فراهم ساخته، مکالمه را آغاز و بیش از راوی سخن می‌گوید؛ این امر نشان از موقعیتی دارد که کلارا توانسته در گفتگو و بالطبع در خانه‌ی راوی پیدا کند. راوی نیز تلاش می‌کند که موقعیت قدرت خود را حفظ کند و در این راستا درخواست اطلاعاتی از کلارا دارد تا از این طریق، نوعی تعادل در تسهیم قدرت و نوبت‌گیری فراهم سازد. با وجود این، شمار کلمات پاسخی به سود کلاراست:

«هل شاهدت وجهه؟/ - لا. انني أعني حضوره و لا أعرف من هو أو من هي. انه حضور لا جنس له كالروح... أو هكذا ازعم لنفسي... ثمة لحظات يخيّل الي فيها أنه الصافي... لكنني لست واثقة من شيء^۷» (السمان، ۱۹۹۴م: ۸۰)

استفاده از کنش‌های گفتاری نیز صورتی دیگر از کارکرد زبان در هدایت داستان به سمت تفسیر و تبیین است؛ این کنش‌ها و نوع آنها گرچه به وضوح قابل فهمند، با توجه به بافت موقعیتی داستان، بار معنایی خاصی در خود گنجانده‌اند. اگر گفتگوی دو شخصیت اصلی داستان، کلارا و راوی را بر اساس کنش‌های گفتاری بررسی کنیم، مشاهده می‌شود که اساس کنش‌های این دو شخصیت را، کنش‌های گفتاری هدایتگر تشکیل می‌دهد. به این صورت که هر یک در مقام گوینده تلاش می‌کنند با طرح یک سؤال و به‌عبارت بهتر، هدایت یک موضوع، توجه دیگری را برانگیزانند یا اطلاعاتی درخواست کنند. پس از آن، کنش‌های تقریری حضور چشمگیری در قراردادهای تعاملی دو شخصیت دارند که نگرش و قضاوت آنان را در ارتباط با شبیح و حضور آن، ازدواج، ارث، بایسته‌های زن و مرد را در دو فرهنگ غربی و شرقی نشان می‌دهد. ترس و آشفتگی کلارا از حضور شبیح، عشق به صافی و سپس نفرت، کنش‌های

احساسی متن را تشکیل می‌دهند. نویسنده در میان عواطف و رفتارهای متناقض کلارا / زکیه در ابتدای داستان، که نوعی زمینه‌سازی برای خواننده است، روابط ایدئولوژیک میان مرد و زن در دو فرهنگ شرق و غرب را به تصویر می‌کشد و توصیف ایدئولوژی شرق و کلیشه‌های زنانه و مردانهٔ خاص آن، از زبان شخصیت کلارا، نوعی کمرنگ‌سازی این گفتمان است که با برجسته‌سازی نکات منفی گفتمان رقیب، سعی در حذف و طرد آن و جذب اندیشه‌های فمینیستی دارد.

۳-۲. رویهٔ گفتمانی

در این رویه، ویژگی‌های زبانشناختی متن، در مرحلهٔ توصیف، به‌منزلهٔ سرنخ‌هایی هستند که عناصر دانش زمینه‌ای ذهن مفسر را فعال می‌سازند. (فرکلاف، ۱۳۷۹ش: ۲۱۵) در این سطح، بافت بینامتنی دخیل در شکل‌گیری متن و پیش‌زمینه‌ای که در بافت موقعیتی آن وجود دارد، موضوع پرسش‌هایی است که مطرح می‌شود تا به این مهم دست یابد که ماجرا چیست و چه کسانی درگیر ماجرا هستند؟ و دیگر اینکه چه نوع یا انواعی از گفتمان را در متن به وجود آورده‌اند؟

۳-۲-۱. بافت بینامتنی

بینامتنیت به این معناست که هر سخن به صورت عمد و یا غیرعمد، آگاه یا ناآگاه با سخن‌های پیشین که موضوع مشترکی باهم دارند، گفتگو می‌کند. (احمدی، ۱۳۸۰ش: ۹۳) فرکلاف می‌گوید: گفتمان‌ها و متون آنها، خود، دارای تاریخ و متعلق به مجموعه‌های تاریخی هستند و تفسیر بافت بینامتنی به این موضوع بستگی دارد که متن را متعلق به کدام مجموعه بدانیم و در نتیجه چه چیز را میان مشارکان، زمینهٔ مشترک و مفروض بدانیم. (فرکلاف، ۱۳۷۹ش: ۲۲۴) نویسنده، محتوای این داستان را با چندین پیش‌زمینه پیوند می‌زند: ۱- قصیدهٔ «سجّل انا عربی» محمود درویش؛ ۲- جنگ‌های داخلی لبنان؛ ۳- اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی.

اولین بینامتنیت آشکار متن، تکرار «سجّل انا عربی...» در کلام صافی و تکرار «سجّل: انا لست عربیة...» در گفتمان کلارا است؛ سمان ذهن خواننده را به فضای شعر درویش برده و آن را در تضاد با کلیدی‌ترین عبارت درویش؛ یعنی «سجّل: انا عربی...» که شهرتی جهانی دارد، قرار داده است:

«سجّل أنا عربيّ / و أعملُ مع رفاقِ الكدحِ في محجرٍ / و أطفالِي ثمانيةٌ / أسلُّ لهم رغيفَ الخبزِ^۱» (درویش، ۲۰۰۰م، ج ۱: ۷۱)

عبارت «سجّل: انا عربي» در این شعر از زبان کارگری بیان می شود که در معدن سنگ کار می کند. او هشت فرزند دارد. در برابر کسی کرنش نمی کند و هویت و اصالتش را نیز به هیچ چیز نمی فروشد. پدر کلارا نیز کارگر معدن است، هشت فرزند دارد و بر هویت عربی خویش سخت پایبند است:

«عمله في المنجم منذ صغره أحرق رثيته. انه مريض جدا و بالغ عناد و رفضه لطلب الجنسية الفرنسية جعلني أقاسي و اخوتي السبعة من وضعنا كمهاجرين، ولو رضی من زمان بأن يصير فرنسا لوفر علينا الكثير من المشقات...^۲» (السمان، ۱۹۹۴م: ۶۹)

غاده سمان، پیوند بینامتنی گفتمان نثر داستانی خود را بر پایه گفتمان شعری قصیده محمود درویش استوار ساخته است، تا کنجکاوای مخاطب خود را نسبت به دنبال کردن داستان برانگیزد و این سؤال را در ذهن او برانگیزد که چه چیزی باعث شده تا قهرمان زن داستان، با تکرار عبارت «سجّل: أنا لست عربيّة»، از اصالت و هویت عربی خویش بگریزد؟ این شگرد بیانی و شیوه ادبی، متن داستان را بسیار زیبا و جذاب ساخته و ارزش هنری اثر نویسنده را اعتلا بخشیده است. در واقع، غاده سمان بر این است تا با تکیه بر بافت بینامتنی داستان، مخاطب را در برزخ فرایند کنونی از یکسو و رخدادها و واقعیت های جهان عرب از سوی دیگر نگاه دارد، تا او بتواند نسبت به آنچه رخ داده و آنچه شایسته بود رخ دهد، به تحلیلی درست و منطقی دست یابد. بی تردید، ریشه و منشأ بسیاری از عصیانها و نافرمانی های مدنی کنونی زن عرب و نیز، سرپیچی وی از هنجارهای جامعه و از جمله اخلاق، ناشی از رفتارهای غیرمنطقی و خودخواهانه مردان عرب است. اینکه شخصیت هایی؛ نظیر پدر کلارا و صافی، نمایندگان جامعه مردسالار در متن داستان، از یکسو سخت به زبان و ملیت عربی خود پایبندند و می کوشند تا فریاد «سجّل: أنا عربي...» را به گوش جهانیان برسانند؛ اما از سوی دیگر، نسبت به زن خویش رفتاری تحقیرآمیز دارند و بنابر کلیشه زن ایده آل در جامعه سنتی عرب، می خواهند زن دم برنیارند، بسیار جالب توجه است.

نکته مهم دیگر، بینامتنیت ضمنی این داستان با تفکرات اگزیستانسیالیستی است که بن-

مایه این داستان تحت تأثیر عقاید این مکتب بنا شده است.

اثرپذیری از تفکرات سیمون دوبوار، فمینیست تندرویی که به شدت متأثر از اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی سارتر است، در کنش‌های افراطی «کلارا»، قهرمان زن داستان، نمود یافته است، دوبوار زنان را تشویق می‌کند که به شیوهٔ مردان زندگی کنند و با شناخت فردیت خویش، خود را به یک زندگی آرمانی برسانند. (یزدخواستی، ۱۳۸۴ش: ۷-۱۰) وی در کتاب «جنس دوم»، ضمن ارائهٔ تبیینی زیستی- فرهنگی در باب ستم‌دیدی زنان، ازدواج و پابندی به نظام خانواده- رکن مهم حیات اجتماعی و پرورش انسان‌ها- را به شدت رد می‌کند و آن را عامل بندگی، رکود و بدبختی زنان می‌داند. از نظر دوبوار، زن با ازدواج، سند وابستگی و نیازمندی به مرد را امضا کرده است. ازدواج زن را مثله و گرفتار روزمرگی می‌کند، چنانکه پابندی به نظام خانواده به زندگی زن معنا نمی‌دهد؛ بلکه در وجود همسر توجیه و به موجودی ثانوی بدل می‌شود. (دوبوار، ۱۳۷۹ش، ج ۲: ۳۳۶) به عقیدهٔ وی، زنان باید فرهنگ و ماهیت مردسالار را - که در آن جنس مذکر منشأ خلاقیت و تسلط، و جنس مؤنث همیشه منفعل، تسلیم، ترسو و سنت-گراست- بشکنند تا بتوانند به اصل وجود زنانهٔ خود برسند. تأثیرپذیری از نظریهٔ دوبوار، در جای جای این داستان آشکار است و کلارا که سرخورده از ازدواج سنتی است، در تلاش برای شکستن نظام مردسالار، رابطه‌ای آزاد، بدون پابندی به نظام خانواده را همچون بسیاری از جوانان فرانسوی برمی‌گزیند تا اینگونه از خواری و تحقیری که فرهنگ مردسالار برایش به ارمغان آورده بگریزد:

«لا مقرر لنا من حل نحن النساء ضد اضطهاد بعض الذکور غیر انجاب الأطفال دون الزواج ... ان العلاقة الحرة (الکونکوبیناچ) تمنحني حقوقا اکثر بكثير من تلك الشرعية التي يريدها أبي»
(السمان، ۱۹۹۴م: ۸۱)

«کونکوبیناژ»، نوعی قرارداد هم‌زیستی مشترک بین دو شخص (کونکوبین Concoubin) زن و مرد و یا دو هم‌جنس است که طی آن هیچ مسئولیت حقوقی برعهده طرفین نیست و هیچ تعهدی در مورد وفاداری به هم ندارند، بلکه فقط پاسخی به نیازهای جنسی است. (خمامی‌زاده، ۱۳۹۱ش: ۱۶۸) این اصطلاح که در ایران ازدواج سفید نام گرفته، در قانون مدنی فرانسه به رسمیت شناخته شده و از پیامدهای منفی جنبش فمینیسم برای نهاد خانواده است که شخصیت اصلی داستان نیز آن را بر ازدواج به سبک سنتی پدر ترجیح می‌دهد. از نظر فمینیست-های افراطی، چون روابط جنسی میان زن و شوهر، یکی از مهمترین بندهای اسارت زن در دست مرد است، از این رو، زنان باید خود را از قید آن برهانند. لذا نظریهٔ زندگی مشترک و

زوج آزاد، در فضایی خارج از چارچوب ازدواج را آسان‌ترین راه برای رهایی از سلطهٔ مرد می‌دانند. (مشیرزاده، ۱۳۸۵ش: ۲۸۳) بارزترین نمونهٔ این افراد، سیمون دوبووار است که سال‌ها با ژان پل سارتر بدون اینکه با یکدیگر ازدواج کنند، زندگی مشترک داشتند.

رگه‌های تأثیرپذیری سمان از باورهای مکتب اگزیستانسیالیسم، در تفکرات وی راجع به مرگ نیز رسوخ کرده است. از دیدگاه این مکتب، هر انسان وجودی یگانه است که خود سرنوشت خویش را روشن می‌کند و تنها مرگ است که از پیش برای او تعیین شده است. این مکتب، مرگ را جزئی از نظام هستی می‌داند که به آن معنا می‌دهد و انسان را از غرق شدن در گرداب پوچی می‌رهاند. موضوع پرایهام و رازآلود مرگ سهم بسزایی در آثار سمان دارد. وی؛ مانند هر ادیب عربی‌زبان، از شکست اعراب از اسرائیل و وضعیت لبنان در زمان جنگ‌های داخلی، مشاهدهٔ درگیری‌ها و خونریزی‌ها میان احزاب مختلف و آتش گرفتن خانه‌اش بر اثر اصابت خمپاره و ... متأثر گشته و نتایج حزن‌آلود این وقایع، بر ذهن و عاطفهٔ حساس او کاملاً نمایان است. این عوامل، دست به دست هم داده‌اند تا خواسته یا ناخواسته، مرگ را به یکی از مؤلفه‌های مهم بسیاری از آثار خویش برگزیند. (شبستری و جوانرودی، ۱۳۹۱ش: ۱۴۴)

«یوم توفی زوجي قبل أشهر لم أحزن كثيرا، فقد كنت أعرف أنه سيقتي معي بعد أن يصير شبحا، ولن يتبدل الشيء الكثير فقد كنا قد بدأنا نتحول بهدوء إلى شبحين منذ غادرتنا بيروت. و ربما قبل ذلك فبموت ابنتي برصاص ابتهاج أطلقت بمناسبة انتهاء الحرب الأهلية قتلوا بيتي و بقي شبحها فيه.. توهمنا أن السفر سيحررنا و يحررها... و هكذا تخلی ذات يوم عن جسده المادي و دفنته له في حديقة بيرلاشيز... لم أشعر كثيرا بالوحشة بعد موته فقد ظل كابنتنا معي...» (السمان، ۱۹۹۴م: ۶۴-۶۵)

راوی/ نویسندهٔ روشنفکر، خاطرات خویش را به سمت جنگ‌های داخلی لبنان سوق می‌دهد، جنگی که به مرگ فرزندش و خروج از لبنان منتهی می‌شود. لذا ارتباطی قوی با دنیای اشباح برقرار و علی‌رغم مرگ همسر و فرزندش، وجود آنان را همواره در کنار خویش حس می‌کند، چنانکه زندگی در پاریس با همهٔ زیبایی‌هایش نمی‌تواند یک لحظه نویسنده را تفکر مرگ برهاند.

۲-۲-۳. بافت موقعیت

منظور از بافت موقعیت، بافتی است که در آن، زبان به‌کار گرفته شده است؛ مانند بافت‌های فرهنگی، اجتماعی، محیطی و سیاسی. (پالمر، ۱۳۷۴ش: ۸۶) داستان «سجّل انا لست عربیة»، در

سطح گفتمانی به حادثه‌ای اجتماعی؛ یعنی تبعیض‌های جنسیتی و توزیع نابرابر قدرت میان زن و مرد می‌پردازد. نابرابری‌هایی که در جوامع مختلف از سوی زنان با واکنش‌های متفاوتی روبه‌رو می‌شود؛ از جمله: گروهی از آنان، با پذیرش تفکرات سنتی ظالمانه و زورگویی و اجبار مردان، آنان را درستم‌گری نسبت به خود یاری می‌کنند؛ و گروهی دیگر - که غالباً تحصیل‌کرده‌ها و روشنفکران را شامل می‌شود - در برابر تبعیض‌ها مقاومت کرده، برای اعادهٔ حقوق پایمال‌شدهٔ خود مبارزه می‌کنند؛ و برخی نیز (همانند شخصیت اصلی این داستان)، تحت تأثیر اندیشهٔ فمینیست‌های الحادی و تندرو، واکنشی افراطی از خود بروز داده، در مقابل هر قانون و قاعده‌ای که به نحوی مرد را نسبت به زن در موقعیت برتری قرار دهد، می‌ایستند؛ حتی اگر این قانون و قاعده، بر شرع و عدالت استوار باشد.

۳-۲-۳. گفتمان‌های موجود در داستان

به‌منظور بررسی تقابل دو گفتمان زنانه و مردانه و میزان قدرت شخصیت‌های داستان، کلیشه‌های زنانه و مردانه که مشتمل بر کنش‌ها و نقش‌های جنسیتی آنهاست، بر پایهٔ فضاها و گفتگوها در اینجا تحلیل می‌شوند. قدرت هر فرد، با توجه به توانایی او در رسیدن به خواسته‌هایش سنجیده می‌شود. شاخص‌های این توانایی، در روابط دو جنس؛ شامل توانایی تصمیم‌گیری، سلطه و ستیز با دیگری در امور مهم زندگی است. قدرت ستیزه‌گری، عبارت است از توانایی فرد برای اعمال خشونت و یا مقابله با آن در جریان ستیز با دیگری و سلطه نیز، توانایی اعمال قدرت بر دیگری و وادار کردن او به انجام برخی از کارها است. این حکمرانی و سلطه ممکن است از طریق پذیرش اجباری و یا غیر اجباری طرف مقابل اعمال شود. (رحمتی و سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۷) بر اساس موقعیت سخنگویی - شنوندگی موجود در داستان، مخاطب با نمایندگی دو گفتمان متقابل؛ یعنی مردانه و زنانه برای در دست گرفتن قدرت روبه‌روست. کلارا، نمایندهٔ گفتمان مدرن زنانه و صافی، نمایندهٔ گفتمان مردانه است. با این تفاوت که باورها و تصورات هر دو گفتمان، از زبان شخصیت زن روایت می‌شود؛ که یکی از ویژگی‌های نوشتار زنانه است. نوشتاری که به‌شکلی جهت‌دار در راستای شالوده‌شکنی و به‌چالش کشیدن گفتمان غالب نگاه‌شسته شده است. روند اصلی داستان و شروع تخاصم گفتمانی با ستیزه‌جویی و خشونت صافی در داستان پیش می‌رود:

«انني حامل. الصافي يضربني، رفضوا اعطاءه اذنا بالاقامة لأكثر من عام لأن الكثيرين من العرب يتزوجون من الفرنسيات بهدف الاقامة لا أكثر، مازال بلا عمل يقضي وقته في انفاق راتبي على الخمره و تدخين الحشيشة في شقتي كالثور الهائج... انه هارب من الفقر و لكنه لا يرحمني و لا يرحم نفسه. يضربني، ثم يشمل و يغني: سجّل أنا عربي^{۱۲}» (السمان، ۱۹۹۴م: ۶۸)

صافی که با انگیزه یافتن شغلی پردرآمد و گرفتن تابعیت فرانسوی با کلارا ازدواج کرده است، پس از آنکه در نیل به این هدف، ناکام می‌ماند، رفتاری دیگرگونه با کلارا در پیش می‌گیرد. او هم حقوق کلارا را صرف عیاشی خود می‌کند و هم او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و سرانجام، با برجسته‌سازی کلیشه‌های مردانه خشونت و قدرت سعی می‌کند، استقلال مادی وی را بی‌اهمیت جلوه دهد. تاجایی که رفتار وی به‌حدی غیرقابل تحمل می‌شود که کلارا از ازدواج با او پشیمان شده و پدر خود را مقصر تیره‌روزی خویش می‌شمارد:

«انني نادمة على الزواج الذي فرضه الوالد والقبيلة و اريد الطلاق. ليتني لم أخالف ارادة أمي^{۱۳}» (همان)

در ساختار جامعه مردسالار، مرد جنس برتر و زن جنس دوم است. در این ساختار، زن حق تصمیم‌گیری ندارد، زیرا موجودی هیجانی و احساساتی است که درست و نادرست را از هم تشخیص نمی‌دهد و لذا مرد که دارای اقتدار و کلیشه علم و منطق است، برای او همسر برمی‌گزیند. عبارت «فرضه الوالد والقبيلة» بیانگر این واقعیت است که کلارا کاملاً مطیع و منقاد پدر بوده است؛ اما اکنون، رفتارهای عجیب و غریب صافی، موجب سرکشی، هنجارشکنی و شالوده‌شکنی وی شده و گام نخست ساختارشکنی او نیز، با تبیین و توضیح نقاط ضعف و تناقضات گفتمان برتر؛ یعنی گفتمان صافی آغاز می‌شود:

«انه يستولي على راتبي لكنه يتقدمني بخطوة حين نمشي معا. يشتمني لأنني فرنسية و يقتل نفسه للبقاء هنا. بعدما ضربني طرده من البيت... انه متناقض متسلط معي و ذليل مع من لا يحبه. و فوق ذلك رفض مغادرة بيتي حين طرده و قال ان امري لم يعد في يدي و لرجل في بلادنا يقرر وحده متي يطلق المرأة و متي يهجرها. لقد تحول هذا الزواج الى الاهدانات و الاذلال و ضرب يومي و ارغام على العمل في بيوت أكبر عدد من الناس لأعود اليه بالمال و هو يحشش و يذلني و ينشد: سجّل أنا عربي... كم صرت أمقت هذه الأغنية^{۱۴}.» (همان: ۷۲)

در جامعه سنتی، استقلال مالی و نان‌آوری برای همسر و خانواده، کلیشه‌ای مردانه تعیین شده است و کلارا با پیش کشیدن این کلیشه، گفتمان صافی را به چالش می‌کشد که با طنزی تلخ نیز همراه است: صافی از لحاظ مالی وابسته کلاراست، با این حال و طبق سنت مردان

عرب، همیشه یک قدم جلوتر از او بر می‌دارد و با زن هم‌قدم نمی‌شود، به عرب بودن خویش می‌بالد و کلارا را به خاطر فرانسوی بودن تحقیر می‌کند؛ اما آرزویش، اقامت در پاریس است. اوج رفتارهای متناقض وی آنجاست که او خود را مسلمان نیز می‌نامد؛ اما تنها چیزی که از اسلام و مسلمانی آموخته آن است که زن باید پوششی اسلامی داشته باشد. همین!

«یریدنی الان ان أضع الفولار الاسلامي على رأسي و انا أريد الطلاق و الخلاص منه^{۱۵}». (السمان،

۱۹۹۴م: ۷۲)

کلارا برای نجات از دام صافی تصمیم می‌گیرد، از او جدا شود ولی باز هم با مانعی به نام پدر مواجه می‌شود. دختر همان‌گونه که از حق تصمیم به ازدواج محروم است، حق جدایی و طلاق هم ندارد. زیرا در گفتمان نظام مردسالار، زن از زمان ازدواج تا لحظهٔ مرگ، مجبور و ملزم به زیستن با مرد است و در همهٔ عمر، تنها باید مطیع و منقاد او باشد و افزون بر این، باید خطاها و ناهنجاری‌های مرد را نادیده انگارد و شکیبیا باشد:

«والدي المسكين مريض جدا... و عنيد كعاده و يريد لهذا الزواج البائس ان يستمر... طلب مني

الصبر... مهمة المرأة في نظره ان تتحمل من زوجها كل شيء. انه زواج حتى القبر^{۱۶}». (همان)

کلارا، رؤیای وطنی را در ذهن خویش پرورانده بود که آن را از لابه‌لای خاطرات پدرش به‌دست آورده بود. ذهنیت او از وطن عربی، سرزمینی مآمال از شادی و مسرت بود. غافل از اینکه در جامعهٔ عرب، همه چیز به سود مردان تفسیر شده است. و زن بیش از آنکه واجد حقوقی باشد، در بند زنجیرهٔ بی‌پایان بایدها و نبایدهای کلیشه‌ای و ناعادلانه، گرفتار است و چاره‌ای جز تن دادن به این کلیشه‌ها و محترم شمردن آنها ندارد. زیرا خروج از آنها نوعی ساختارشکنی غیر قابل بخشش است:

«كل شيء يحميه لمجرد أنه ذكر، حين تزوجت كنت خالية الذهن من ذلك كله احلم ببليدي في

حكايها أبي و وقعت في غرام الدفء و البحر و الفولكلور و لم أكن أعرف ان واجباتي كامرأة أكثر من حقوقي^{۱۷}». (همان: ۷۵)

تا این فراز از داستان، ناخشنودی کلارا از سنت مردسالاری، خود را به صورت پشیمانی از ازدواج، اعتراضی محدود و اندیشهٔ طلاق نشان داده است؛ اما در ادامه، با راهنمایی‌های مادر، که نماد هویت غربی و ارزش‌های فمینیستی است، عملاً ستیز با قطب برتر آغاز می‌شود. بدینسان که زن، با ساختارشکنی، جهت موقعیت خویش را از کلیشهٔ زنانهٔ ترس و انفعال، به کلیشهٔ مردانهٔ جسور و فعال تغییر داده و تصمیم می‌گیرد که با درخواست طلاق، صافی را از

زندگی خویش بیرون کند. و از آنجا که بر پایهٔ کلیشه‌ها، حضور یک فرزند، صافی را در جایگاه فرادست و ذی‌حق قرار می‌دهد، او بناچار جنین خود را نیز سقط می‌کند و منتظر واکنش صافی می‌ماند:

«لقد حطم اثاث بيتي عقابا لي لأنني طلبت الطلاق و لجأت الي بوليس لطرده. لو شاهدت وجهه حين علم أنني اجهضت قبل ساعات... لقد جن جنونه حين أفهمته أن كل شيء قد انتهى بيننا و لم يعد بوسعه ان يذلني بعد الان لمجرد أنني عربية مثله^{۱۸}». (همان: ۷۶)

بدیهی است که، واکنش صافی در برابر درخواست طلاق، چیزی جز خشونت نیست، زیرا او با این روش می‌کوشد تا با نمایش قدرت، موقعیت فرادستی خویش را دوباره بازیابد، ولی کلارا با اعلام سقط جنین، به او می‌فهماند که همه چیز میان آنان پایان یافته است. و سرانجام، این زن است که توانسته با شالوده‌شکنی و سقط فرزندی که متعلق به صافی است، تصمیم خویش را بر ارادهٔ او تحمیل کند و صافی دیگر نمی‌تواند او را مسخّر و بردهٔ خویش قلمداد نماید. مسألهٔ حق سقط جنین در نزد فمینیست‌های رادیکال، حقی مهم و حیاتی است. سیمون دوبووار با ابراز خرسندی از در دسترس بودن وسایل پیش‌گیری و سقط جنین می‌گوید: «در دسترس بودن وسایل پیش‌گیری از حاملگی و سقط جنین بدین معناست که زنان قادر خواهند بود، بر بدن خویش حاکم باشند، نه اینکه به عنوان برده عمل کنند.» (ویلفورد، ۱۳۷۵ش: ۳۶۸)

کلارا، اگر چه پس از طلاق، از یوغ مردسالاری صافی نجات می‌یابد، با این همه، رفتار-های عذاب‌آور صافی او را قدم به قدم به اندیشه‌های افراطی فمینیستی نزدیک‌تر می‌سازد. تأثیر تفکرات آزادی‌خواهانه زنان در فرانسه بر افکار کلارا که با اعتراض شروع شد و به با سقط جنین و درخواست طلاق ادامه یافت، اینک با نفی مطلق ازدواج به اوج می‌رسد. بر پایهٔ عقاید افراطی مکاتب فمینیستی، ازدواج عامل رکود و بدبختی زن است و راه رهایی از آن، تشکیل زندگی مشترک، بدون پایبندی به قوانین الزام‌آور ازدواج است. متأسفانه، این اندیشه‌های افراطی، با استقبال جوانان غربی همراه شده است:

«انه حبي الجديد و لكنني لن أتزوج منه. لن أتزوج من عربي بعد اليوم... سأنجب اطفالا بلا زواج و بذلك احتفظ بحق حضانتهم^{۱۹}» (السمان، ۱۹۹۴م: ۷۷)

زندگی مشترک کلارا با سیرج که او را عشق جدیدش معرفی می‌کند، با خشم پدر مواجه می‌شود؛ اما این خشم راه به جایی نمی‌برد. زیرا کلارا، بر مسیری که برای زندگی خویش

برگزیده مصمم است و پدر او که از این شالوده‌شکنی و جسارت دختر، سراسیمه و شگفت‌زده شده‌است، او را از خویش می‌راند و نفرین می‌کند؛ در مقابل، مادر با تقویت گفتمان فمینیستی سعی دارد، این تصمیم را امری طبیعی و عادلانه جلوه دهد و می‌کوشد تا پدرکلارا را متقاعد کند که کلارا نیز می‌تواند؛ همانند «استفانی» پرنسس موکانو و دیگر دختران فرانسوی، بدون پایبندی به ازدواج فرزندی داشته باشد:

«و ماذا قالت أمك؟- حاولت اقناع أبي بأن من حقي أن اعيش كأية فرنسية أخرى من جيلي عازفة من الزواج و أنني لست أفضل من اميرة موناكو ستيفاني التي انجبت أطفال من عشيرها كما مئات آلاف من بنات جيلي. لم يقتنع بأن الزواج اختراع رجالي ينقرض في فرنسا^{۲۰}». (السمان، ۱۹۹۴م: ۷۸)

نگاه کلارا به ازدواج، با تأثیرپذیری از اندیشه‌های افراطی جنبش‌های زنانه در فرانسه، به نگاهی کاملاً بدبینانه دیگرگون می‌شود؛ چنانکه ارزش آن در یک جمله، از پیمانی مقدس در نظام هستی به بدعتی مردانه که باید آن را از بیخ و بن برکشید و رابطهٔ آزاد را جایگزین آن ساخت، تنزل می‌یابد. رابطه‌ای که از دید وی حقوقی به نسبت بیشتر، در قیاس با ازدواج شرعی، برای زن قائل است.

۳-۳. رویهٔ اجتماعی

در این سطح، محقق به تحلیل متن، به مثابهٔ جزئی از روند مبارزه اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت می‌پردازد. در واقع، مهمترین پرسشی که دربارهٔ رویهٔ اجتماعی مطرح می‌شود این است که: «آیا گفتمان در خدمت روابط قدرت موجود است یا در جهت دگرگون ساختن آن؟»؛ «آیا مبارزات علنی است یا مخفی؟» نکتهٔ دیگری که در این سطح مطرح است این است که باید دید، آیا نویسنده قصد دارد قهرمانی در برابر قدرت حاکم بیافریند؟ (فرکلاف، ۱۳۷۹ش: ۲۴۵-۲۵۰)

سخن گفتن از حقوق انسان، یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های ادبیات داستانی سمان است که از نگاه یک روشنفکر ارائه می‌شود. وی ضمن پرداختن به مسائل اجتماعی، شخصیت‌های داستانی خویش را وارد مبارزه علیه گفتمان حاکم بر جامعه ساخته؛ اما در میان انبوه گفت‌ووشنودهایی که از شخصیت‌های هر داستان به گوش می‌رسد، یک گفتمان پر رونق‌تر می‌نماید؛ و آن حوزهٔ گفت‌ووشنود از «حقوق زن، ارث، ازدواج و قوانین مرتبط با آن و نظام خانواده» و به عبارتی رفع تبعیض‌های ناشی از جنسیت، در ابعاد مختلف زندگی حقوقی بشر است. تحلیل گفتمانی داستان «سجل أنا لست عربیة» در مرحلهٔ تبیین نشان می‌دهد که گفتمان دو شخصیت محوری این داستان

نیز به سمت مبارزه با قدرت حاکم؛ یعنی شالوده‌شکنی نظام مردسالار حرکت می‌کند؛ نظامی که جنسیت را ابزاری برای سلطه و تقویت مفاهیم «خود و دیگری» قرار داده است، با این تفاوت که کلارا/زکیه گرفتار جریان‌های تندرو گشته و مبارزه خویش را علناً بیان داشته؛ اما نویسنده روشن‌فکر با وجود گرایش‌های فمینیستی، معتدلانه‌تر و با احتیاط بیشتری گام برمی‌دارد و سعی دارد، کلارا/زکیه را متوجه اشتباهش سازد و به این صورت ارزش‌ها و باورهای بین خود و خواننده را در راستای هم قرار دهد. کما اینکه بر اساس رویکرد گفتمان انتقادی، آگاه کردن خواننده و ایجاد یک دل‌مشغولی و نگرانی در وجود او، نخستین گام برای ایجاد تغییر در جامعه است.

در این داستان، یکی از مهمترین مسائل اجتماعی مطرح شده، در بحث حقوق زن، قضیه «سهم‌الارث» است؛ نگاه روشن‌فکر، در این داستان، متأثر از گفتمان‌های برابری‌طلبانه است، گفتمانی که معتقد است، جنسیت نباید عاملی برای تعیین سهم الارث هر یک از زن و مرد باشد و نداشتن فرزند پسر، نباید زوجه را از ارث بردن از زوج محروم سازد، گرچه عبارت فرزند پسر و ارث کامل نیز، خود به نوعی می‌تواند به چالش کشیدن نصف بودن ارث فرزند دختر باشد:

«ان زوجي كان انسانا رائعا يمارس قناعاته عمليا، وأنه أهداني كل ما يملك من خلال حياته كي لا تهاجمني غربان الهياكل بعد موته و تأكل لحمي للمجرد أنني امرأة و لم تجب صبيا يحتكر ثروة والده بأكملها، وبالتالي يذهب معظم ما تعبنا في جمعه معا إلى الشقيق الذكر لزوجي...^{۲۱}» (السمان، ۱۹۹۴م: ۶۷)

سمان، این قانون را ناعادلانه می‌داند و با اشاره به اینکه همسرش پیش از مرگ، اموالش را به نام او ثبت کرده است، به گرایش خویش نسبت به قانون ارث در غرب اشاره می‌کند؛ که جنسیت نقشی در تعیین سهم‌الارث ندارد و از سویی، شخص می‌تواند با وصیت خود، شخص واحدی را وارث تمام دارایی خود کند.

نحوه‌بازنمایی قانون ازدواج، تعدد زوجات، طلاق، نظام خانواده و نگاه به زندگی مشترک با دو الگوی سنتی و مدرن، یکی دیگر از مسائل مهم اجتماعی است که در این داستان هدفمند، در راستای آگاه‌سازی زنان به تصویر کشیده شده است تا معایب انتخاب کورکورانه هر یک از این دو الگو را متذکر شود. در جوامع عربی، عقد ازدواج، یک عقد لازم محسوب می‌شود که بر طبق شرایط عقد لازم، زن باید تا پایان عمر پایبند به زندگی مشترک باشد و مرد حق دارد چهار

همسر برای خویش اختیار کند. غاده السمان، مسأله چند همسرگزینی در میان مردان عرب را به باد انتقاد می گیرد؛ مرد امروزی در جوامع عربی با اینکه در قرن بیست و یک به سر می برد، پس از گذشت قرن ها تعدد زوجات را حق خویش می داند، غافل از آنکه دین مبین اسلام حق تعدد زوجات را تنها در صورتی برای مرد قائل شده که بتواند عدالت را بین زنان برقرار کند، حال آنکه در عمل، پابندی به این شرط عملاً برای همه امکان پذیر نیست و در واقع نوعی شیء انگاری زن و تحقیر وی محسوب می شود:

«لا أريد أن أكون امرأة عربية ولا أريد الزواج عند الشيخ... لقد جاء ذات يوم بغانية الى شقتي وقال انه يريد الزواج منها و سيرغمني على الإقامة معها و هذا حقه، و انني سأكون واحدة من أربع نساء^{۲۲}» (السمان، ۱۹۹۴م: ۶۸)

حق طلاق نیز برای مرد است، صافی هر زمان که اراده کند، می تواند کلارا/زکیه را طلاق بدهد یا با درخواست طلاق زن موافقت نکند، زن حق هیچ گونه اعتراضی ندارد:

«رفض مغادرة بيتي حين طرده وقال ان امري لم يعد في يدي و الرجل في بلادنا يقرر وحده متى يطلق المرأة و متى يهجرها.^{۲۳}» (همان: ۷۲)

بر اساس اندیشه های شخصیت روشنفکر، بانی اصلی این تحقیر و تضعیف، تنها گفتمان غالب نیست. بلکه بخشی از آن نیز به خود زن برمی گردد، زیرا او با ناآگاهی از حق و حقوقی که دارد و یا می تواند داشته باشد، زمینه را برای تسلط و ستم گری مرد فراهم می سازد:

«لماذا لا تطلبن أن يكون حق العصمة في يدك و تتزوجينه؟ ألم يخطر لك أن بوسعك الزواج من صلاح الدين على أن تطلبني أن تكون (العصمة) بيدك؟ / - مامعنى ذلك؟ معناه أن بوسعك تطليقه حين تشائين مثله تماما- / لم يقل لي ذلك... لا أبي ولا الشيخ- أنا أقوله لك^{۲۴}» (السمان، ۱۹۹۴م: ۸۱)

در این داستان، کلارا/زکیه از حقی به نام «حق طلاق» کاملاً بی خبر است. کسی در این مورد، اطلاعاتی به او نداده، زیرا گفتمان مردسالار نمی خواهد زن با آگاهی از این حق، روزی از آن در جهت تضعیف موقعیت مرد استفاده کند. حال آنکه اگر زن به حق خود آگاه باشد، می تواند در شروط ضمن عقد، حق طلاق را برای خود ثبت کند تا در صورت برآورده نشدن خواسته هایش به آسانی از مرد جدا شود و این همه خواری و خشونت را بردوش نکشد و یا گرفتار افکار و جریان های تندرو که اخلاق و پایه های نظام مقدس خانواده را متزلزل ساخته و ازدواج غیر طبیعی را باب کرده اند، نشود. در اندیشه نویسنده، زنی که مورد ستایش قرار گرفته،

همین به اصطلاح زن فرهیخته است و نه کسی که به بهانه مخالفت با مردسالاری، نظام خانواده را زیر سؤال می‌برد:

«لا أريد التدخل في شؤونك لكنني لا أرتاح لفكرة انجاب الأطفال دونما زواج. فللأطفال مسئولية و

تضحية أيضا^{۲۰}». (السمان، ۱۹۹۴م: ۷۸)

سمان با کم‌رنگ ساختن عنصر عقلانیت، بر نتایج ناگواری که این نوع قرارداد در پی دارد، انگشت گذاشته، می‌کوشد به کلارا توضیح دهد که زندگی مشترک بدون ازدواج و به دنیا آوردن فرزند در این زندگی، بیش از هر چیز عواقبی ناگوار برای سلامت روح و جسم این کودکان خواهد داشت و غیر از انحطاط، فرودستی و انحراف از اصول انسانی و دینی برای جامعه سودی ندارد. در پایان باید گفت که پیام این داستان، نه تأیید کنش‌های ساختارشکنانه قهرمان زن است و نه تشویق روابط آزاد و عشق‌های فانتزی مطرح شده در اندیشه‌های فمینیستی تندرو، بلکه هدف از آن، آگاه‌سازی خواننده است. به طور کلی می‌توان گفت که زن دلخواه غاده سمان، زنی سنتی - مدرن است که ترکیبی از بهترین خصوصیات زنانه مدرن و سنتی را در شخصیت خویش جای داده است. سنتی است بدان جهت که همسر و فرزند برای او مهمترین و با ارزش‌ترین موجودات هستند و ازدواج و پایبندی به خانواده نیز برای او امری مقدس است. از سوی دیگر، او زنی مدرن، متفکر و اندیشمند است که به حقوق خویش کاملاً آگاه است و برای تحقق آن تلاش می‌کند. بدینسان، نویسنده، راه خود را از نظریه‌پردازانی؛ همچون دوبوار که ازدواج را سند بدبختی زن می‌داند جدا می‌کند.

نتیجه‌گیری

داستان کوتاه «سجّل انا لست عربیة»، دیدگاه غاده سمان و انتقاد و نارضایتی وی را نسبت به ساختار اجتماعی جوامع عربی و وضعیت بغرنج زن در این جوامع سنتی به تصویر کشیده است. نویسنده، این داستان را بستری برای مبارزات اجتماعی قرار داده تا به نوعی گفتمان حاکم؛ یعنی مردسالاری را به چالش بکشد. گفتمانی که با نهادینه کردن کلیشه‌ها و تصورات قالبی در وجود زنان و مردان جامعه، در راستای تثبیت موقعیت مرد و تضعیف و خوارداشتن زن عمل می‌کند. در این پژوهش، کلیشه و مناسبات جنسیتی شخصیت اصلی زن و مرد داستان بر اساس نظریه نورمن فرکلاف، در سه سطح متن، رویه گفتمانی و اجتماعی بررسی شد که مهمترین نتایج آن بدین شرح است:

- ۱- در سطح متن نویسنده با استفاده از لایهٔ استعاره، ضمائر، وجهیت و فرایند فعل‌ها و مهم‌تر از همه، رمزگان و تقابل بین گفتمان فرادست و فرودست، نگرش‌های غالب در جامعه و ایدئولوژی فکری خود را بیان کرده است؛
- ۲- در رویهٔ گفتمانی، نویسنده، این داستان را در پیوند بینامتنی با اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی، جنگ‌های داخلی لبنان و قصیدهٔ مشهور «سجّل أنا عربی» محمود درویش، شاعر فلسطینی قرار داده است و همین امر سؤالی در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند که برای دست یافتن به جواب آن، داستان را تا پایان دنبال می‌کند تا به بافت موقعیتی متن که به حادثه‌ای اجتماعی می‌پردازد، دست یابد و با خوانش دو گفتمان زنانه و مردانه موجود در متن و تضاد و تقابل‌های میان این دو، جواب سؤال خویش؛ یعنی چرایی تصریح و تأکید قهرمان زن بر عرب نبودنش را دریابد.
- ۳- در آخرین سطح؛ یعنی رویهٔ اجتماعی، می‌توان جریان اندیشگانی حاکم بر متن را دریافت و در نهایت به هدف تحلیل گفتمان، که همان روشنگری باور و عقاید و افکار نویسنده است، رسید. نویسنده در این سطح با آشکار کردن موضع خویش نسبت به گفتمان غالب، ضمن آگاه‌سازی خواننده، بر لزوم مبارزه علیه مناسبات قدرت تأکید می‌کند. در این سطح، مشخص می‌شود که نویسنده، که نمایندهٔ نسل روشنفکر و سخنگوی قطب فرودست است، با اشارات صریح و ضمنی به حقوق زن، گفتمان حاکم بر جامعه سنتی را نپذیرفته و از هنر خویش در راستای مبارزات اجتماعی استفاده کرده است. با این همه، او کج‌روی و خروج از اخلاق را رد می‌کند و هدف وی از طرح این قصه، مشروعیت بخشیدن به اندیشه‌های افراطی قهرمان زن قصه نیست. نویسنده با انتخاب عصیان در مقابل سلطه مرد، گفتمان حاکم بر جامعه را به چالش می‌کشد و بر مقاومت و مبارزه علیه آن تأکید می‌کند؛ اما بر این باور است که خواننده باید بکوشد تا در عمق ناخودآگاه خویش، به شکلی منطقی، بر گفتمان‌های نادرست حاکم بتازد، نه با کج‌روی و عصیان، که مصداق از چاله درآمدن و به چاه افتادن است.

پی‌نوشت:

۱. کلارا با بی‌تابی؛ همچون کسی که کابوسی او را به‌درد آورده، فریاد می‌زند... بلند می‌شوم و به سوی او می‌روم، نور راهروی مجاور را روشن می‌کنم، گویی مثل همهٔ مردم خیال می‌کند که تاریکی دلیل ترس اوست و فراموش کرده دهلیزهای تاریک درونش جایگاه اشباح‌اند... در حالی‌که می‌لرزد می‌گوید: «شیخ الان در خانهٔ من است و من او را می‌دیدم و وقتی که خواب بودم با خشمم با اتاق پرسه می‌زد.»
۲. رمزگان از اصطلاحات مطرح در دانش نشانه‌شناسی است که نشان‌دهندهٔ میزان وابستگی سلطه یا ستیز علیه سلطه است و در کشف ایدئولوژی متن کارکرد مؤثری دارد. هر نوع گفتمان، رمزگان ویژهٔ خود را می‌طلبد. (سجودی، ۱۳۸۷ش: ۱۶۳)
۳. پدرم دستش را روی این موضوع گذاشت و توسط شیخ ما را به عقد هم درآورد! و من اکنون عاشقم، متأهلم و خوشبختم... و پدرم خوشحال‌تر از من است و این مرا خوشحال می‌کند... به نظرم می‌رسید که پدرم را بیش از آنچه می‌پنداشتم دوست داشتم... من صافی را دوست دارم... او در جستجوی کارست. و همینطور با صدایی زیبا آواز می‌خواند و مدام ترانهٔ سجّل انا عربی را تکرار می‌کند و من هم این ترانه را از او آموختم.
۴. بر نزدیک‌ترین صندلی به در، دراز می‌کشد و از من می‌پرسد: خانم شما به روح اعتقاد دارید؟ برایم غافلگیرکننده بود که کارگر خانام که هفته‌ای دو بار برای نظافت خانه به دیدارم می‌آمد، ساعت سه بامداد از من بپرسد که به روح اعتقاد دارم یا نه... اخم می‌کنم و این‌گونه سعی دارم با سکوت، نارضایتی خود را نشان دهم. گویی مرا نمی‌بیند چنانکه سؤالش را با فریادی گرفته تکرار می‌کند در حالی‌که اشک چشمانش فرومی‌ریزد و صورتش را می‌پوشاند: خانم خواهش می‌کنم به من بگویید: «آیا به وجود روح ایمان دارید؟»
۵. قادر نیستم بیرونش کنم، توان آن را ندارم، جواب می‌دهم: پتویی به تو خواهم داد روی مبل اتاق پذیرایی بخواب، فردا در مورد آن بحث می‌کنیم... از گفتگوی بیشتر با او طفره رفتم...
۶. با وجودی‌که من نژادپرست نیستم، اما اینکه او یک زن رنج‌کشیدهٔ و سرگردان عرب است به من نزدیکش می‌کرد. هر دو به‌نحوی دردهایی مشترکی چشیده‌ایم.
۷. آیا چهرهٔ شیخ را دیدی؟- نه من حضورش را حس می‌کنم اما نمی‌دانم کیست. حضوری است که جسم ندارد و بسان روح است... یا من این‌گونه گمان می‌کنم... بعضی وقت‌ها تصور می‌کنم، صافی است... اما از چیزی مطمئن نیستم.
۸. بنویس من عربم و با دوستان سختکوش در معدن سنگ کار می‌کنم. هشت فرزند دارم و برای آنان نان بیرون می‌کشم.
۹. او کارگر معدن است، از وقتی که بچه بود، ریه‌هایش سوخت. او واقعاً مریض و شدیداً لجباز است. و با رد درخواست ملیت فرانسوی، باعث شد من و هفت برادرم از وضعیتمان که همانند مهاجران است، رنج بکشیم... اگر از مدت‌ها پیش می‌پذیرفت که فرانسوی شود، بسیاری از مشکلات ما حل می‌شد...
۱۰. ما زنان علیه ظلم و ستم برخی از مردها، راه حل و چاره‌ای جز به دنیا آوردن فرزند بدون ازدواج نداریم... رابطهٔ آزاد (کونکوبیناژ) حقوق خیلی بیشتری نسبت به آن ازدواج شرعی که پدرم می‌خواهد، به من می‌دهد.

۱۱. وقتی همسرم یک‌ماه پیش از دنیا رفت، خیلی ناراحت نشدم، می‌دانستم او پس از اینکه به شبحی بدل شود با من خواهد ماند و چیزی تغییر نخواهد کرد، چرا که هر دو، درست از زمانی که بیروت را ترک کردیم، داشتیم به آرامی شبح می‌شدیم و چه بسا پیش از آن، آنگاه که دخترم با شلیک گلولهٔ شادی به مناسبت پایان جنگ‌های داخلی از دنیا رفت و شبح او در خانه ماند... گمان کردیم سفر، ما و دخترمان را آزاد خواهد کرد... همسرم این‌گونه از جسم مادی‌اش جدا شد و جسدش را برای او در مزارستان پراشز دفن کردم... پس از مرگش خیلی احساس تنهایی نکردم، او مثل دخترمان همیشه با من است...

۱۲. من باردارم، صافی مرا کتک می‌زند، نپذیرفتند که بیش از یک سال به او اجازه حضور در فرانسه بدهند، زیرا بسیاری از عرب‌ها تنها به قصد اقامت، با دختران فرانسوی ازدواج می‌کنند. او هنوز بی‌کار است و مانند «گاو خشمگین»، اوقاتش را در آپارتمان من، با مصرف شراب و حشیش، آن هم با هزینه کردن از حقوق من می‌گذراند. وی از فقر گریزان و منزجر است؛ ولی با این وصف، نه به من رحم می‌کند و نه به خودش. زیرا کتکم می‌زند و پس از آن، مست می‌شود و با صدای بلند رجز و آواز «سجّل أنا عربی» سر می‌دهد.

۱۳. من از ازدواجی که پدرم و قبیلهٔ پدری بر من تحمیل کردند، پشیمانم. طلاق می‌خواهم. ای کاش با خواست مادرم مخالفت نمی‌کردم.

۱۴. او حقوق مرا در دست دارد، ولی وقتی با هم راه می‌رویم یک قدم جلوتر از من راه می‌رود. به خاطر فرانسوی بودنم به من فحش می‌دهد؛ اما خودش را می‌کشد که اینجا بماند. بعد از اینکه مرا زد او را از خانه بیرون کردم... او رفتاری متناقض دارد، رئیس من است؛ اما در مقابل هر کسی که او را دوست ندارد ذلیل است. مهمتر اینکه، وقتی بیرونش کردم، حاضر نشد خانهٔ مرا ترک کند و گفت اختیار من (کلارا) دست خودم نیست و مرد در کشور ما تنها وقتی می‌تواند تنها باشد که زنش را طلاق دهد و او را رها کند. این ازدواج، به توهین و تحقیر و کتک‌زدن روزانه من تبدیل شد و اجبار به کار کردن در خانهٔ تعداد بیشتری از مردم تا برای او پول درآورم و او نیز آن را دود کند و مرا تحقیر کند و رجز «سجّل أنا عربی» سر دهد! من چقدر از این ترانه متنفّر شدم!

۱۵. الان از من می‌خواهد، حجاب اسلامی سر کنم و من طلاق و رهایی از دست او را می‌خواهم.

۱۶. پدر بیچاره‌ام، سخت مریض است... و طبق عادت دیرینه‌اش، هنوز پرخاشگر و مستبد. او می‌خواهد این ازدواج بدفراجم ادامه یابد... از من می‌خواهد صبور باشم... از نظر او، زن باید با همهٔ مشکلات همسرش کنار بیاید. این ازدواج، پیمانی تا قبر است.

۱۷. به خاطر مرد بودن، همه چیز و همه کس از او حمایت می‌کند. وقتی ازدواج کردم، از همهٔ اینها بی‌خبر بودم. رؤیای سرزمینی را در سر می‌پروراندم که در داستان‌های پدرم شنیده بودم. من در دام تعریف‌های پدرم از دف و دریا و رسوم اجدادی افتادم و نمی‌دانستم وظائف و تکالیف من در جایگاه یک زن، چند برابر بیش از حقوقی است که برایم تعیین شده است!

۱۸. (صافی) تمام اثاثیه خانم را به خاطر اینکه درخواست طلاق داده بودم و برای بیرون راندن او به پلیس پناه برده بودم، شکست. کاش قیافهٔ او را وقتی که فهمید چندساعت پیش بچه را سقط کردم، می‌دید، دیوانه شد

وقتی که به او فهماندم همه چیز بین ما تمام شده و از این به بعد نمی‌تواند به صرف اینکه من یک زنم مرا تحقیر کند.

۱۹. او عشق جدید من است ولی با او ازدواج نخواهم کرد. از امروز به بعد هرگز با یک عرب ازدواج نخواهم کرد. فرزندان بدون ازدواج به دنیا خواهم آورد و این‌گونه حضانتشان را به‌عهده می‌گیرم.

۲۰. مادرت چه گفت؟ سعی کرد پدرم را قانع کند که من هم حق دارم مثل هر دختر فرانسوی از ازدواج ممانعت کنم و من در این امر برتر از استفانی و پرنسس موناکو که فرزندان از دوستش به دنیا آورد، نیستم. همان‌طور که هزاران دختر از هم نسل‌هایم این‌گونه‌اند. ولی اوقانع نشد که ازدواج، اختراعی مردانه است که در فرانسه در حال انقراض است.

۲۱. همسرم، انسانی خارق‌العاده‌ای بود. باورها و عقایدش را در عمل اجرا می‌کرد. او هر چه در طول زندگی‌اش به‌دست آورده بود، به من بخشید تا پس از مرگش کلاغ‌های عظیم الجثه بر من حمله نکنند تا گوشتم را بخورند. به‌خاطر اینکه من یک زنم که فرزند پسری به دنیا نیاورده تا تمام ثروت پدرش را در اختیار بگیرد. و در پایان بیشتر چیزهایی که در اندوختنش رنج کشیدیم، به برادر همسرم برسد.

۲۲. نمی‌خواهم زنی عرب باشم و ازدواج نزد شیخ/عاقده را نمی‌خواهم...یک روز با زنی جوان به آپارتمانم آمد و گفت می‌خواهد با آن زن ازدواج کند و مرا نیز مجبور می‌کند با او زندگی کنم و این حق اوست و من یکی از چهار زنش خواهم بود.

۲۳. ترجمه تکراری است.

۲۴. چرا درخواست نمی‌کنی که حق عصمه در دست تو باشد و با او ازدواج کنی؟ آیا به این فکر نکردی که می‌توانی با صلاح‌الدین ازدواج کنی و حق طلاق دست تو باشد؟ / حق عصمه چیست؟ / به این معناست که تو می‌توانی هر لحظه که خواستی از او جدا شوی / هیچ‌کس این را به من نگفته بود... نه پدرم و نه عاقد / من این را به تو می‌گویم.

۲۵. می‌خواهم در کارهای تو دخالت کنم ولی من از اندیشه به‌دنیا آوردن فرزند، بدون ازدواج خرسند نیستم. کودکان به مسؤلیت‌پذیری و فداکاری والدین نیاز دارند.

منابع

کتاب‌های عربی

- بوردیو، بیار. (۲۰۰۹م). *الهيمنة الذكورية*؛ ترجمة سلمان قعفراني، الطبعة الأولى، بيروت: المنظمة العربية للترجمة.
- درویش، محمود. (۲۰۰۰م). *ديوان*؛ المجلد الأول، الطبعة الثانية، بيروت: دارالعودة
- السمان، غادة. (۱۹۹۴م). *القمر المربع*؛ الطبعة الأولى، بيروت: منشورات غادة السمان.
- غدنز، أنتوني. (۲۰۰۵م). *علم الاجتماع*؛ ترجمة فايز الصياغ، الطبعة الرابعة، بيروت: المنظمة العربية للترجمة، مؤسسة ترجمان.

کتاب‌های فارسی

- احمدی، بابک. (۱۳۸۰ش). ساختار و تأویل متن؛ چاپ یازدهم، تهران: نشر مرکز.
- پالمر، فرانک. (۱۳۷۴ش). نگاهی تازه به معنی‌شناسی؛ ترجمهٔ کورش صفوی، چاپ دوم، تهران: کتاب ماد.
- دوبوار، سیمون. (۱۳۷۹ش). جنس دوم؛ ترجمهٔ قاسم صنعوی، جلد ۲، چاپ دوم، تهران: توس.
- سجودی، فرزانه. (۱۳۸۷ش). نشانه‌شناسی کاربردی؛ تهران: نشر علم.
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹ش). تحلیل انتقادی گفتمان؛ ترجمهٔ فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- کمالی، علی. (۱۳۷۹ش). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی؛ چاپ اول، قم: چاپ مهر.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۵ش). از جنبش تا نظریهٔ اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ تهران: نشر شیرازه.
- ویلفورد، ریک. (۱۳۷۵ش). فمینیسم، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ بیان مکنزی و دیگران، ترجمهٔ محمد فائد، تهران: نشر مرکز.

مقالات فارسی

- پنی‌کوک، الستر. (۱۳۷۸ش). «گفتمان‌های قیاس‌ناپذیر»؛ ترجمهٔ سید علی‌اصغر سلطانی، فصلنامهٔ علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، سال اول، شماره ۴، صص ۱۱۸-۱۵۷.
- رحمتی، محمدمهدی و مهدی سلطانی. (۱۳۸۳ش). «تحلیل جامعه‌شناسانهٔ مناسبات جنسیتی در سینمای ایران»؛ پژوهش زنان، دوره ۲، شماره ۳، صص ۷-۴۰.
- خمایی‌زاده، فرهاد. (۱۳۹۱ش). «قرارداد مدنی زندگی مشترک در فرانسه»؛ مجلهٔ تحقیقات حقوقی، شماره ۳۱-۳۲، صص ۱۶۷-۱۹۱.
- شبستری، معصومه و مصطفی جوانرودی. (۱۳۹۱ش). «مرگ در اندیشهٔ غادة السمان»؛ ادب عربی، شماره ۳، سال ۴، صص ۱۳۹-۱۶۲.

- محسنی، محمدجواد. (۱۳۹۱ش). «جستاری در نظریه و روش تحلیل گفتمان فرکلاف»؛ نشریه معرفت فرهنگی اجتماعی، سال سوم، شماره ۳، صص ۶۳-۸۶.
- یزدخواستی، بهجت. (۱۳۸۴ش). «مروری بر افکار سیمون دوبووار»؛ مطالعات راهبردی زنان، سال ۸، ش ۲۹، صص ۳۹-۵۹.

فصلنامة لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال نهم، دورة جدید، شماره سی ام، زمستان ۱۳۹۶

قراءة تفکیکیة للمواجهات المتبادلة على أساس نظرة نورمن فيركلاف النقدية

(قصة «سجل: أنا لست عربية» القصيرة أنموذجا)*

علي أكبر محسنی، أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة رازی-كرمانشاه
سمیه صولتی، طالبة الدكتوراه في فرع اللغة العربية و آدابها بجامعة رازی-كرمانشاه

الملخص

إن نظرة نورمان فيركلاف في التحليل الانتقادي للخطاب يؤكد على دور النصّ في إعادة إنتاج علاقات السلطة وتحكيم اللامساواة الاجتماعية، والجدير بالذكر أن الجنسية تعد من أبرز مصاديق هذه اللامساواة. الهدف من هذا المقال، دراسة المنمطات الجنسية في قصة «سجل: أنا لست عربية» للقاصة غادة السمان من خلال المنهج الوصفي- التحليلي ونستفيد في هذا السياق من نظرية نورمن فيركلاف الانتقادية مع التركيز على التقنيات اللسانية التي تتحدد في دراسة مضامين السلطة والایدنولوجية، للحصول على إجابة عن هذه الأسئلة: ما هو رد فعل الشخصيات الرئيسية في هذه القصة القصيرة تجاه المنمطات والسلوك الجنسية التي يفرض عليها المجتمع؟ هل تخطو خطوات نحو تحكيم ایدنولوجية الذكورية (بطريكية) أم تقف أمام هذا الخطاب بالكفاح و التفكيكية؟ يتبين لنا من خلال دراستنا في المستويات النصية، والخطابية والاجتماعية، تأثير غادة السمان من الآراء النسوية والتفكيكية، كما يتبين مواجهة متعدد اطراف؛ تواجه الرجل - المرأة، تواجه الهوية الغربية- الشرقية وفي الواقع تحدي التقليدية والحداثة التي تنتهي بغلبة الهوية الغربية وخطاب المرأة والحداثة.

الكلمات الدليلية: قراءة تفكيكية، الجنسية، نظرة نورمان فيركلاف النقدية، قصة سجل: أنا لست عربية، غادة السمان.

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۶/۰۵/۲۵ تاريخ القبول: ۱۳۹۶/۱۰/۱۲

عنوان بريدالكاتب الإلكتروني (الكاتب المسؤول): mohseni0310@yahoo.com